

چه کسی از هزار و یک رویای زنان ایرانی سخن می گوید؟!



شب سه شنبه برنامه ای تحت نام "هزار و یک رویا: زنان در ایران" در بروکسل سالن اجتماعات RITS CAFE برگزار شد. این برنامه از دو بخش تشکیل شده بود که ابتدا پخش فیلم مستند "سفر" به کارگردانی آقای "طلحه دریانورد" کارگردان و استاد علوم ارتباطات ساکن بروکسل و سپس بخش پرسش و پاسخ با حضور طلحه دریانورد، "آن د کرامر" و "پیتز یان د پو" که هر دو به عنوان خبرنگار در دوران پیش و چند روزی پس از انتخابات سال گذشته در ایران بودند و "آن" کتابی تحت نام "هزار و یک رویا" را منتشر کرده است که علاقمندان در محل قادر به خریداری اش بودند و پیتز نیز عکاس این پروژه بوده است. در حاشیه این برنامه نیز قرار بود پذیرایی ایرانی و برنامه فرهنگی؟! ایرانی شامل طنزپردازی آقای ابراهیم نوی¹ و خوانندگی هاله برگزار گردد.

من هم در دقایق نود از طریق یکی از دوستان بلژیکی خبردار و دعوت شدم و سرساعت با عده ای از دوستان در محل بودیم. سالن مملو از علاقمندانی بود که اکثریت بلژیکی بودند و با بُن اسنک و نوشیدنی ایرانی به پیشوا زمان آمدند. با دیدن زرق و برق سالن طبق معمول اولین سوالم از دوست بلژیکی مان این بود که برنامه گذار این حرکت کیست؟ اظهار بی اطلاعی کرد، ولی دقایقی بعد گفت که برگزار کننده ی اصلی سفارت آلمان می باشد!! و با خنده اشاره کرد به خاطر همین داری دوع مجانی می خوری...

سعی کردیم به احساس شک مان غلبه کنیم و نیمه پر لیوان را دریابیم تا ببینیم محتوای برنامه چیست. فیلم "سفر" و مناظره و پرسش و پاسخ در سالن مجاور بود. طبق معمول بلژیکی ها سر ساعت و با اشتیاق حاضر بودند و می شد ایرانی ها را از تأخیرشان تشخیص داد.

فیلم با معرفی کوتاهی از طرف "آنلیس بک" شروع شد. خوشبختانه حضور دوست جوانی که در زمینه ی سینما و هنر متخصص و صاحب نظر است کمک می کرد تا فیلم را به لحاظ محتوایی، فرم و تکنیک مورد بررسی قرار دهیم:

«فیلم در کلیت خود همان طور که از نامش پیداست نمایش مستندی از سفر سه دختر حدودا 26 ساله ی (اسما و فاطمه و انیما) تازه فارغ التحصیل از دانشگاه های تهران است که هر سه متولد و ساکن جنوب (جزیره قشم یا ؟؟) هستند و هر سه جوان، بشاش و ساده اند و در این سفر با قطار در یک کوپه هم راهند و هر کدام از آرزوهای و اهداف و دیدگاه هایشان پیش از دانشگاه، **تغییراتشان** در دوران دانشجویی، تغییر در افق دیدشان و حتی عادات و فرهنگ شان می گویند؛ و هر کدام به بیان بخشی از زندگی فردی خود می پردازند که به نوعی انعکاسی از دیدگاه های یک نسل و یک جنسیت است. از دل این داستان ها می توانیم نگاه دخترانی از یک فرهنگ سنتی و عقب مانده که از یک شهرستان ایزوله (یک جزیره) گویا به واسطه ی قبولی در دانشگاه به دنیای دیگری پرتاب شده اند ببینیم. چگونه با قبولی در دانشگاه در مقابل آگاهی قرار گرفته اند و این محیط چگونه عامل پیشرفت، استقلال فردی و اجتماعی، خودشناسی و آگاهی اجتماعی و آگاهی جنسیتی آنان شده است و مشخصاً یکی از آن ها شروع به نوشتن در حوزه زنان نموده است و دیگری دو روز مانده به عقد و ازدواج از زیر بار این نوع زندگی سر باز زده تا استقلالش را بازیابد و ... این دختران که هر کدام سادگی و طراوت زندگی شهرستانی شان را هم با خود دارند و با لهجه شیرینشان قصه را بازگو می کنند اما با هر جمله بخشی از پروسه ی تغییر در دیدگاه های یک نسل را بیان می کنند.

در این فیلم مستند که باز هم به واسطه ی سفر از پایتخت به بندرعباس آن هم با قطار نمایه ای خشک و بی روح از زندگی اجتماعی در ایران می دهد باز هم برای بیننده ی غربی کشوری خشک و سوزان را تصویر می کند که با منولوگ های سنگین، پرمفهوم و ساده ی این سه دختر در تضاد است. فیلمی که بدون موزیک متن و با سفری که سکوت سنگین میان منولوگ ها و نمایه های آن با تغییرات مثبت و جسورانه ی این دختران در تضاد است و یک نوع سردرگمی را ایجاد می کند هر چند که در لابه لای منولوگ ها خود آنان هم معترفند که این شاید آخرین سفرشان باشد چون به دامن همان فرهنگ و سنت عقب مانده باز می گردند و باید به آن احترام بگذارند و گویا این سفری رو به عقب است... اما دقیقاً تصمیمات این دخترها برای آینده (ادامه ی تحصیل در رده ی پی اچ دی، کار پیدا کردن و نه خانه نشینی، زندگی مستقل از خانواده و ...) نشان از این دارد که برخلاف تلاش فیلم این دختران نه

در سفری رو به عقیدت بلکه آن‌ها حامل آگاهی اند و نمی‌توانند بر آن چشم ببندند. حتی شبی در قطار دختر جسوری که از ازدواجش سر باز زده دور از چشم هم راهانش لحظات اضطرابش را با دود کردن "سیگار" در راهرو می‌گذراند و ابراز می‌کند که نگران بازگشت است و او که با رتبه‌ی تک‌رقمی در رشته زبان انگلیسی قبول شده که خواست مادرش بوده و سپس در ادبیات نمایشی فوق‌لیسانس گرفته است فکر می‌کند به همان جایی برمی‌گردد که از آن آمده پس حاصل تحصیلاتش چه بوده است؟! دیگر تهران و فضای باز آن، دوستان و سینما و میهمانی‌ها و ... بلند پروازی‌ها را از دست خواهد داد.

در خلال صحبت از گذشته و حال، گهگاهی تطابق زمانی مغشوش می‌شود و دختری که در رشته‌ی شیلات فارغ التحصیل شده و فعال زنان نیز بوده است و نسبت به آن دو سیاسی‌تر و پخته‌تر صحبت می‌کند از آینده هم می‌گوید. از این که در کارخانه مشغول به کار است، با این که شغلش را دوست ندارد ولی نمی‌خواهد در خانه بماند و نیاز به ارتباط با جامعه دارد... اوست که از زبان یک نسل سخن می‌گوید و آرزوهایش اجتماعی‌تر است و به آگاهی جمعی و مبارزاتی رسیده است. او می‌گوید در ابتدا فکر می‌کرده با لشکری از زنان می‌تواند دنیا را عوض کند اما وقتی به پشت سر می‌نگرد لشکری از کفش‌های پاشنه بلند و شیشه‌های ادکلن و ... می‌بیند و اوست که می‌گوید مردم سطح را می‌خواهند و فقط کسانی از عمق لذت می‌برند که فشار را بشناسند... این منولوگ‌ها که گویا از ناامیدی او سرچشمه گرفته اما با کاراکتر او و آرزوهایش در تضاد است. اوست که می‌گوید از معاشرت با کارگران کارخانه اش لذت می‌برد. هرچند رؤسا او را از غذا خوردن و معاشرت با کارگران که اکثراً زن هستند برحذر می‌کنند و... اوست که در سکانس‌های پایانی می‌گوید که در شهر ما اگرچه من و ما را ظاهراً تشویق می‌کنند که تحصیل و پیشرفت کرده ایم اما هیچ‌کس نمی‌خواهد دخترش مثل من باشد یا من عروس خانواده اش باشم... این گناه من نیست گناه یک نسل است و ما باید برای تغییر بهای آن را بپردازیم.

دختر سوم هم که ازدواج کرده اما باز همان آرزوهای بلند پروازانه را دارد. او معلم است و در ابتدا از این که به روستای دوردستی تبعید شده است، دچار افسردگی شده، اما آینده را در آموزش کودکان محتاج بازیافته و در وجود دخترکان محروم زندگی می‌کند و آرزوی تغییر زادگاهش را دارد ولی هم زمان نقشه‌ی ادامه تحصیلات را نیز طراحی می‌کند.

روند و فرم فیلم نمی‌تواند و شاید نمی‌خواهد این بلندپروازی‌ها را برجسته کند. اگر فیلم همین منولوگ‌های قوی را به درستی منعکس می‌کرد ما به راستی تغییر و خواست تغییر (فردی یا اجتماعی) را در این سه دختر می‌دیدیم اما فیلم گویا عهد کرده ما را با خود به عقب ببرد، به سمت تسلیم و در نیمه راه رها کند و... بر خلاف آن واقعیتی که وقتی بینندگان فیلم بعد از نمایش از کارگردان درباره سرنوشت امروزی این دختران سؤال کردند به درستی خودنمایی کرد. دختری که در شیلات شاغل بود مشغول ادامه تحصیل است... دختر دیگر کتابی نوشته و در حال ترجمه‌ی یک اثر انقلابی از آمریکای لاتین است و سومی اگرچه مادر شده اما مشغول ادامه‌ی تحصیل است و ... به هر حال این دختران در هیچ مجالی نمی‌توانند مشکلاتشان را فراتر از فرهنگ و سنت عقب افتاده جزیره شان ببینند و یا بیان کنند. در نتیجه راه حل‌هایشان را یا در فرار از آن محیط و مناسبات و یا فدا شدن در آن می‌یابند و به بیننده این فرصت را می‌دهند که سؤال کند: "اگر مشکل این است پس آیا در تهران و شهرهای بزرگ... زنان به حقوقشان دست یافته‌اند؟! و اگر ادامه تحصیل، اشتغال و استقلال و ... ناکافی است، بنابراین مشکل باید خیلی فراتر از این باشد؟! که هست!" بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که این روایت مستند اگرچه دست روی سوزنه مناسبی گذاشته اما جسارت دست بردن به ریشه‌ها را نیافته است...»

در بخش پرسش و پاسخ اما مباحث زیادی طرح شد. "آن" و "پیتز" از تجربیات سفرشان گفتند. "آن" از تجربه‌ی پوشش اسلامی گفت و این که به عنوان یک زن برایش خیلی مشکل بوده است، حتی برای سه هفته؛ و مسأله سوار شدن در اتوبوس در قسمت زنان و پشت اتوبوس او را به یاد دوره‌ی آپارتاید بین سیاهان در آمریکا انداخته است. او معتقد بود در ایران دروغ نقش عمده ای دارد مثال او تشبیه جامعه‌ی ایران به فروش جوجه رنگی‌ها در ایران بود (او دیده بود که در ایران برای اینکه جوجه‌ها بهتر به فروش برسند آن‌ها را رنگ می‌زنند هرچند رنگ طبیعی آن‌ها برای زیبایی و فروش کافی است) "آن" معتقد بود رویه و سطح با واقعیتی که در جامعه‌ی ایران می‌گذرد تفاوت زیادی دارد. او از تجربه انتخابات گفت و اینکه مردم به دنبال آلترناتیو بوده‌اند و مسلماً موسوی نیز خارج از چهارچوب جمهوری اسلامی نیست. از نظر او هم جامعه‌ی ایران نیاز به تغییر رژیم دارد ولی این نمی‌تواند یک تغییر سریع و انقلابی باشد و مردم ایران به این راضی هستند (در این ابراز نظر طلحه بی‌مقدمه گفت: "مثل جامعه‌ی بلژیک" و خنده حضار) "آن" معتقد بود که فیلم سفر فقط بخش کوچکی بوده و از این نمونه‌ها در ایران فراوانند و او که برای بار دوم این فیلم را دیده هر دو بار گریه اش گرفته است چون حتی صدای قطار او را به همان فضا می‌برد و... "آن" معتقد بود بین طرفداران واقعی موسوی و جنبشی که سبز را به عنوان سمبل انتخاب نموده است فاصله است... او مطمئن بود که پس از نوشتن کتابش دیگر قادر نیست برای رفتن به ایران ویزا دریافت کند.

پیتز نیز معتقد بود که جامعه ایران نیاز به تغییر دارد و تحت تأثیر قرار گرفته بود و بیشتر از همه از زمانی می‌گفت که از پنجره هتل دیده یک زن بالای پشت بام شروع به "الله اکبر" گفتن کرده و دیگران با او همراه شده‌اند و این آکسیون 2 ساعت به طول انجامیده در حالی که کسی در خیابان نبوده و گویا ساختمان‌ها فریاد می‌زدند. او می‌گفت عکس‌های زیادی از ایران گرفته ولی عکسی را دوست دارد که دختران زیادی در حال فریاد زدن و با هیجان در حال تکان دادن خودشان هستند اما در این



Photo:pieterjan de pue

میان مرد مسنی ایستاده که گیج است، او معتقد بود این زنان می دانستند چه می خواهند اما آن مرد نمی دانست؟! پیتر در ماه می هم سفری به ایران داشته و معتقد است که تظاهرات ها و ... کم شده است ولی مردم تغییری نکرده اند. "آن" از ادامه مبارزات در روز دانشجو گفت و از امیدهای جدید؛ از سکینه محمدی و شهلا جاهد سخن گفت. طلحه معتقد بود که "آن" موضوع را ساده می کند و جامعه ایران پیچیده است و قدرت در دست یک بخش و یک نهاد نیست که بتوان در یک فرمول آن را ارزیابی کرد و ظاهراً با برداشت های کلیشه ای و مطلق نگرشی غربی آن ها در جدال بود. اما طلحه هم مثل بسیاری از ایرانیان مقیم خارج از زیر بار مسئولیت مبارزه شانه خالی می کند و معتقد است به عنوان کسی که در خارج از ایران زندگی می کند حق ابراز نظر و راه کار دادن ندارد چون در یک حکومت دموکراتیک؟! زندگی می کند و مردم ایران هستند که بهای این مبارزات را می پردازند و وظیفه ی او ایجاد فرصتی برای نشان دادن این مبارزه است ... و



Photo:Mehran.k

با همه ی مباحث خوبی که طرح شد اما صحبت این سه نفر هم فراتر از بحث های رایج در جنبش ایران نرفت و در بخش کوتاه پرسش پاسخ این شانس هم نصیب ما نشد تا سؤال ها و نکات مان را طرح کنیم. اما یکی از جوانان ایرانی حاضر در سالن درباره ی این پرسید که شما هم طوری تصویر می سازید که گویا مردم ایران مجبور به انتخاب بین بد و بدتر هستند و این تصویر درستی نیست و... که از طرف سخنرانان پاسخ روشنی داده نشد (این دوست بعداً در وقت استراحت به ما گفت که او ما را می شناسد و یکی از کسانی است که در دوره ی مبارزات پس از انتخابات با کمیته ی جوانان ما وارد درگیری لفظی بر سر ماهیت جنبش شده است، اما آن روز مقصر کسانی بودند که جنبش را سطحی طرح می کردند و امروز ما باید همه جا روی نظرات مان با شجاعت پافشاری کنیم). یکی از دانشجویان ایرانی همان دانشگاه هم سؤال کرد که چرا هیچ کدام از شما از جنبش های مستقل در ایران مثل جنبش کارگری، زنان و دانشجویان صحبتی نکردید و ... و پاسخ همیشگی این بود که آن ها (سخنرانان) تفسیر شخصی و دیده های خود را بیان کرده اند و مسلماً این همه واقعیت نیست.



Photo:Mehran.k

در حاشیه هم که متأسفانه دعوت از آقای ابراهیم نبوی (معلوم الحال و در هیأت نوحه خوانان عاشورا) نه کمکی به ارتقای جمع بود و نه حتی به ظاهر طنزهای ایشان باعث انبساط خاطر کسی شد.



در بخش موسیقی هم "هاله" دختر جوان ایرانی به اجرای برنامه پرداخت که سبکی متفاوت از آن چه ما می شناختیم، بود و دوست آنارشویست ایرانی ما در مقابل نظر ما معتقد بود که خیلی هم خوب است که کارهای متفاوت ارائه شود هرچند به ذائقه ی ما خوش نیاید؛ و ما با این

علامت سؤال مواجه بودیم که مگر فقط "تفاوت" در خود و برای خود می تواند امتیاز باشد؟! هرچند سلیقه ی هنری افراد متفاوت است و باید به رسمیت شناخته شود، اما هر فرمی حاوی یک محتواست که نمی توان از آن چشم فرو بست.



سالن را در حالی ترک می کردم که هنوز هم نمی دانستم "چه کسی از هزار و یک رویای زنان ایرانی حرف می زند؟" و البته "چرا؟" در این برنامه که حتی یک زن ایرانی نه مخاطب قرار گرفت نه مجال صحبت یافت؟! و باز هم هرکس از دید خودش از او و خواسته ها و رویاهایش سخن گفت. آیا می توان رویاهای زنان ایران را فقط از لابه لای سخنان چند دختر جوان و تحصیل کرده ایرانی باز شناخت که مسلماً کارگردانی، نظرگاه و هدف آقای کارگردان و گروه تولید در انعکاس آن بی تأثیر نبوده است؟ از تجربه کوتاه، محدود و سطحی "آن" و "پیتز" متأثر از نگرشی یوروسنتریک می توان به آن دست یافت؟ یا در "هنرنمایی" نبوی یکی از خادمین دیروز و معتمدین امروز رژیم مردسالار جمهوری اسلامی به آن می شود رسید؟ یا ... یا شاید در حسن نیت سفارت آلمان برای برگزاری چنین برنامه ای؟ آیا قرار است یک بار دیگر رویاهای زنان ایران که در اصل حقوق پایمال شده آنان است دست آویز گرم کردن مدیای غرب باشد (خارج از حسن نیت، زحمات و پیگیری هنرمندان، فعالین و خبرنگارانی که با دل سوزی این مقوله را دنبال می کنند مثل افرادی که در این شب تجربیاتشان را با ما به اشتراک گذاشتند و علاقمندانی که برای شنیدن و دنبال کردن این تجربیات در برنامه حاضر شدند)، آیا قرار است رویاهای زنان ایرانی هم راهی باشد برای فتوحات سیاسی سیاست ورزان؟ آیا قرار است بی حقوقی و مبارزات زنان ایرانی هم دستاوری شود مانند بهانه ی شروع جنگ و اشغال افغانستان، به بهانه آزادی زنان افغانستانی؟ در حالی این چراها را بارها و بارها مرور می کردم مطمئن بودم که هر چه باشد اما توضیح و تعبیر اولین رویای واقعی ما زنان ایرانی یعنی "زندگی بدون حاکمیت زن ستیز جمهوری اسلامی" را هیچ کس جز خودمان نمی تواند متحقق کند چه در ایران چه خارج از ایران، این وظیفه بر دوش خودمان است!

15.12.2010

فریبا - کمیته جوانان بلژیک

www.committeebe.blogspot.com

committe.2007@gmail.com

1- در مورد آقای ابراهیم نبوی، دیدگاه ها و نگرش سیاسی، تاریخچه فعالیت و خدمات ایشان در جمهوری اسلامی، ما به دلیل مشاجره ای که سپتامبر سال گذشته بین ایشان و فعالین کمیته دانشجویی بلژیک اتفاق افتاد، دو مقاله نسبتاً گویا تهیه کردیم که در وبلاگ مان نیز منتشر شده بود. اما به دلیل حک شدن وبلاگ مان شما می توانید در این آدرس هر دو مقاله (یک مشاهده، یک مشاجره) - گاه آن چه ما را به حقیقت می رساند، خود از آن عاری است.) را ببینید.

http://www.sarbedaran.org/archives/etelaiye/pasokhy_nabawi.htm